**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010921**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

تنبیه ثانی عشر، الثانی عشر انه قد عرفت ان مورد الاستصحاب لا بد ان یکون حکماً شرعیاً او موضوعاً لحکم کذلک.

این حکم شرعی را قبلاً اشاره می‌کردیم که حالا اعم از اینکه ناظر به مرحلۀ جعل حکم باشد یا ناظر به مرحلۀ فعلیت حکم باشد، مجعول به اصطلاح باشد به نظر می‌رسد هر دویش استصحاب را شامل بشود، لازم نیست حتماً ناظر به مرحلۀ فعلیت باشد و حکم فعلی را استصحاب کنیم. استصحاب عدم نسخ که اصلش استصحاب بقاء حکم به مرحلۀ جعل حکم هست آن جاری است.

«أو موضوعا لحكم‏ كذلك‏، فلا إشكال فيما كان المستصحب من الأحكام الفرعية، أو الموضوعات الصرفة الخارجيّة، أو اللغوية إذا كانت ذات احكام شرعية.»

آن بحث لغوی یک بحثی در بحث استصحاب هست ایشان آن را نمی‌خواهد بگوید، در جایی که شبهۀ مفهومیه داریم، ما نمی‌دانیم مثلاً یوم تا استتار قرص است یا تا زوال حمرۀ مشرقیه است؟ آیا ما می‌توانیم استصحاب بقای یوم بکنیم؟ جایی که امر مردد بین این. خب اینجا استصحاب شبهات مفهومیه است که آقایان می‌گویند در شبهات مفهومیه استصحاب جاری نمی‌شود. حالا ایشان لغویه مرادشان این نیست که در شبهات مفهومیه استصحاب جاری می‌شود. نه یک واژۀ لغوی هست نمی‌دانیم که این آیا در خارج تحقق دارد، تحقق ندارد. شبهۀ ما، شبهۀ تحقق خارجی‌اش است. ظاهراً مراد این است و الا بعید می‌دانم ایشان بخواهد در شبهات مفهومیه بخواهد بگوید استصحاب جاری می‌شود.

«أمّا الامور الاعتقاديّة التي كان المهمّ فيها شرعا هو الانقياد و التسليم و الاعتقاد بمعنى عقد القلب عليها من الأعمال القلبيّة الاختياريّة،»

امور اعتقادی که باید انقیاد و تسلیم و اعتقاد قلبی. اعتقاد را هم معنا می‌کند. اعتقاد یک معنایش یقین است، یقین اختیاری نیست. و اصلاً اینجور نیست که با استصحاب بتوانیم یقین تحصیل کنیم. نه این که اختیاری نیست، در ظرف شک اصلاً یقین ندارد دیگر، اینجور نیست استصحاب ایجاد یقین که نمی‌کند. پس بنابراین مراد از اعتقاد یقین نیست. اینجا مراد از اعتقاد عقد القلب است. یعنی انسان، حالا در مورد این عقد القلب صحبت می‌کنم. عقد القلب که عمل قلبی اختیاری است.

«فكذا لا إشكال في الاستصحاب فيها حكما و كذا موضوعا فيما كان هناك يقين سابق و شكّ لاحق؛ لصحّة التنزيل، و عموم الدليل.»

اوّلاً ذاتاً تنزیل به ملاحظۀ افعال قلبیه صحیح است، شبهۀ اشکال ثبوتی ندارد، مشکل اثباتی هم ندارد، بعموم الدلیل. خب شما بگویید اصل عملی استصحاب، بنابراین عمل خارجی باید به وسیلۀ استصحاب مترتب بشود. ایشان می‌گوید استصحاب اصل عملی است ولی مراد از عمل، عمل خارجی نیست. اعم از عمل خارجی و عمل قلبی است.

«و كونه أصلا عمليّا إنّما هو بمعنى أنّه وظيفة الشاكّ تعبّدا قبالا للأمارات الحاكية عن الواقعيّات،»

امارات حکایت از خارج می‌کنند و به جهت حکایت از خارج معتبر شدند. ولی اصل عملیه اینجوری نیست. بنابراین این کلمۀ عملیه که تعبیر کردیم مراد عمل خارجی نیست، «فيعمّ العمل بالجوانح كالجوارح.» حالا ادامۀ بحث را بعدا می‌خوانم.

اینجا یک بحث این هست که این عقد القلب اصلاً چی است؟ مرحوم امام و مرحوم آقای داماد به تبع مرحوم فاضل نراقی در بحث حرمت تشریع که به عنوان یک فعل اختیاری تشریع مطرح می‌شود این مطلب را مطرح می‌کنند. می‌فرمایند تشریع به معنای تشریع قولی، حرام است و اشکالی ندارد. علاوه بر این که ادلۀ کذب آن را می‌گیرد ادلۀ دیگری هم داریم بر این که نباید انسان در گفتار ما لیس فی الدین را داخل در دین کنیم، یا ما لم یعلم انه من الدین را داخل در دین کنیم. یعنی اخبار بدهیم که این از دین هست. ما در اخبار، اخبار درش یقین معتبر است. یا لا اقل حجت معتبره معتبر است. بنابراین ما یک چیزی را که نمی‌دانیم واقعیت دارد، واقعیت ندارد حرام است آن را انسان ازش خبر بدهد. اینجور نیست که حرمت متوقف بر این باشد که واقعاً آن شیء تحقق نداشته باشد، بنابراین بخواهیم برائت جاری کنیم، اصلاً اینجوری نیست. این که در آیات قرآنی این که بر خدا انسان ما لا یعلمون را اخبار بدهد آن مذمت شده. در بعضی آیات هست که شما چیزی را که نمی‌دانید نباید به خدا نسبت بدهید. این مربوط به خداوند فرد ظاهر این دلیل است که انسان نباید چیزی را که یقین دارد به خدا نسبت بدهد. اصلاً ولی به طور کلی اصلاً انسان در اخبار باید یقین داشته باشد یا ما بحکم الیقین داشته باشد تا بتواند اخبار بدهد. پس بنابراین تشریع به معنای تشریع قولی حرام است، واضح است. اما تشریعی که آقایان می‌گویند این نیست. تشریع به معنای فعل قلبی می‌گویند محرم است. صحبت سر این هست که اصلاً کسی که یقین به مطلبی ندارد شک دارد می‌تواند عقد القلب قرار بدهد؟ عقد القلب یک چیزی غیر از یقین است بحثی نیست، ولی آیا این از جزء شئونات یقین و لوازم قهریۀ یقین و غیر اختیاریۀ یقین هست، یا امر اختیاری است. من به یک مطلبی یقین دارم ولی به ضدش، به مخالفش عقد القلب قرار می‌دهم. این درست هست یا درست نیست؟ حالا اینجا من قبل از بحث عقد القلب این را بگویم، بعضی از صفات نفسانیه هست، به تناسب یاد این عماد عصام هست جزء مستبصرین، یکی از دوستان ما که در ابهر هست می‌گفت دعوتش کرده بودیم در ابهر برای سخنرانی، آن می‌گفتش یکی از مشکلات مستبصرین این هست که بعد از استبصار حبّ شیخین هنوز در قلبشان هست. می‌گفت من و زنم هر دو مستبصر شدیم سال‌ها طول کشید تا بتوانیم از حب شیخین بیرون بیاییم. ظاهراً به خصوص ثانی، نسبت به ثانی یک محبت ویژه‌ای در قلب اینها. می‌گفت من ۱۰ سال طول کشید و عیال من ۱۲ سال طول کشید تا بتوانیم قلب خودمان را از این محبت خالی کنیم. این یک چیزی هست، محبت گاهی اوقات طرف می‌داند طرف شایستۀ حب نیست ولی دوستش دارد حالا دیگر. این چیزی که می‌خواهم بگویم ربطی به مثال قبلی ندارد، ولی مرادم این است که بعضی وقت‌ها بعضی چیزها را که افراد اصلاً تصور نمی‌کنند که چطور می‌شود یک شخص دیگری را با یک شرایط دوست داشته باشد یک ناصر الدین شاه عاشق ملیجک بوده. وصفی که از ملیجک می‌کنند نه از جهت ظاهری، نه از جهت رفتار اجتماعی، نه از جهت استعدادی، از هیچ جهت این ملیجک ویژگی خاصی نداشته. ولی ناصر الدین شاه دوستش داشته. اینجوری است دیگر. می‌گویم محبت امری هست که این که با چه چارچوبی اشخاص به یکی محبت پیدا می‌کند خیلی روشن نیست و بعد هم با چه چارچوبی این محبت از بین می‌رود، این هم خیلی روشن نیست. یک چیزی هست که دست خداست. ولی بحث عقد القلب با یقین اینها ملازم هستند. یعنی اگر شما به یک مطلبی یقین به حقانیتش پیدا کردید، عقد القلب نسبت به او پیدا خواهید کرد قهراً. مرحوم آقای مطهری یک کتابی دارد در مجموعۀ مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی به نام علم و ایمان. آنجا در مورد تفاوت، موردشان از ایمان همان عقد القلب است و مرادشان از علم اعتقاد به معنای باور یعنی باور هست. آنجا مفصل، اصلاً این کتاب در مورد تفاوت این دو تا و این هست که مفصل. البته آن به بحث ما مربوط نیست. به هر حال در این که ما یک چیزی به نام ایمان داریم، یک چیزی به نام علم داریم و علم و ایمان متفاوت هست، بحثی نیست. و در تعریف ایمان هم عقد القلب اخذ شده. این هم در روایات ما هست. الایمان این است که عقد القلب در تعریف ایمان در روایات هم هست. ولی بحث سر این است که آیا می‌شود نسبت به چیزی که انسان شک دارد عقد القلب قرار بدهد؟ این اصلاً معقول هست؟ آنها مشکلشان این هست که عقد القلب از شئون یقین است، اختیاری هم نیست. حالا فرض کنید اختیاری بودنش را هم تصویر کردیم، مال یقین هست، یعنی در موارد یقین انسان می‌تواند عقد القلب قرار بدهد. ولی در موارد شک عقد القلب معنا ندارد.

شاگرد: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» اینها که در قرآن آمده؟ یعنی علم به غیب دارند که ایمان؟

استاد: آره دیگر، آنها اجمالاً علم دارند دیگر، یقینی است دیگر، علم دارند. ندیده علم دارند. ما الآن به قیامت ایمان داریم، به امام زمان ایمان داریم، ندیدیم ولی ایمان داریم.

و این آیۀ شریفۀ «وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ» که معمولاً در این بحث مورد استناد قرار می‌گیرد این هم شاهد نیست. مراد از جحد، این که جحد قلبی باشد معلوم نیست. جحد می‌تواند تکذیب قولی باشد. جحد فقط در جحد قلبی که به کار نمی‌رود. آن تکذیب قولی می‌تواند باشد، که با وجودی که قلبشان باور کرده در مقام. یا تکذیب عملی، یا تکذیب گفتاری. یعنی با وجودی که یقین دارند، بر طبق یقینشان رفتار نمی‌کنند، گفتارشان بر خلاف استیقان قلبی‌شان هست و کردارشان هم بر خلاف استیقان قلبی هست. این ربطی به بحث این که ما عقد القلب بر خلاف یقین داشته باشیم نداریم. حاج آقا می‌فرمودند که این مطلب درست است، مطلب آقایان. ولی ما یک چیز دیگری داریم غیر از این ایمانی که این آقایان مطرح می‌کنند. عقد القلبی که از شئون ایمان هست و در تعریف ایمان اخذ شده. و آن بناگذاری قلبی است. و این بناگذاری قلبی می‌تواند منشأ آثار باشد. توضیح می‌دهند، می‌فرمودند که آقای داماد در حج یک جایی رسیده بود یک روایتی بود مانده بود که این روایت را چجوری معنا کند. آن این بود می‌گوید کسی که، بحث تقیه هست و اینها، وارد میقات می‌شود. در میقات سنی‌ها حج تمتع قائل نیستند، حالا لا اقل حج تمتع را افضل نمی‌دانند، نوعا حج افراد به جا می‌آورند. نیت حج افراد با نیت حج تمتع که شروعش با عمرۀ تمتع هست فرق دارد. حالا این چی کار کند؟ در روایت هست می‌گوید که شما احرام ببندید در قلبتان، به نظرم تصریح هم دارد. به هر حال احرام ببندید و تنوی الفسخ، از همان موقع احرام بستن هم احرام ببندید به عمرۀ افراد، وجه افراد، نیت فسخ هم داشته باشید. صحبت سر این هست که احرام فقط لفظ خالی که نیست. احرام یک چیز قلبی است، یک عمل قلبی هست، یک نیت قلبی درش مطرح هست. آن کسی که بنا ندارد اعمال حج افراد را به جا بیاورد اصلاً‌ نیت فسخ دارد می‌کند این یعنی چی؟ حالا این تنوی الفسخ را شما بیاورید عین عبارتش را من در روایت بخوانم.

شاگرد: «وَ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ السِّتَّةِ وَ الْأَرْبَعِينَ- وَ عَلَيْكَ بِالْحَجِّ أَنْ تُهِلَّ بِالْإِفْرَادِ- وَ تَنْوِيَ الْفَسْخَ»

استاد: «أَنْ تُهِلَّ بِالْإِفْرَادِ»، می‌گوید «تُهِلَّ بِالْإِفْرَادِ»، تهل با «هـ» دو چشم، یعنی احرام ببندید به افراد. احرام صرفاً یک قول نیست، قولی هست که برخاسته از نیت قلبی است. این نیت قلبی‌تان افراد باشد و تنوی الفسخ.

«وَ تَنْوِيَ الْفَسْخَ إِذَا قَدِمْتَ مَكَّةَ» این چجوری می‌شود اصلاً، انسان نیت متضادتین که نمی‌تواند نیت کند. ایشان گفتند آقای داماد مانده بودند. بعد فرمودند که من مطلب ایشان عرض کردم حالا نمی‌دانم آقای داماد قبول کردند یا نه، ولی حالا می‌گفتند این بحث این است که یک نیت دیگری اینجا داریم که آن نیت در واقع احرام احیاناً منشأ اثر هست. آن نیت بناگذاری قلبی است. آدم بناگذاری قلبی می‌کند. یعنی می‌گوید بچه‌ها را دیدید گاهی اوقات مثلاً فرض کن خودش را معلم فرض می‌کند، خودش را بابا فرض می‌کند. خود همین فرض که خودش را انسان در عالم اعتبار، خود همین می‌تواند منشأ اثر باشد. بعد حاج آقا می‌فرمودند در روایات هست که یوم الشک اگر شما به نیت شعبان روزه بگیرید اشکالی ندارد، ولی به نیت رمضان روزه بگیرید اشکال دارد، این نیت به چه معنا؟ شک دارید، با وجودی که شک دارید رمضان است، شعبان است. اگر به نیت شعبان باشد اشکال ندارد، این یعنی بناگذاری قلبی. اگر روزه‌تان را در نیت قلبی‌تان خودتان معنون به عنوان شعبانیت بکنید، این اشکالی ندارد. معنون به عنوان رمضانیت بکنید اشکال دارد. حالا من بحثی که می‌خواهم باز کنم. ببینید ما در نیت نماز، روزه، حج یک قصد قربت داریم، یک قصد عنوان داریم. قصد قربت این که آدم عمل را برای خدا انجام بدهد آن به معنای یک انگیزۀ قلبی هست، دعای قلبی هست، به هر حال این یک امری هست بحث بناگذاری و اینها در آن نیست. ولی نیتی که در قصد عنوان وجود دارد این بناگذاری است. شما الآن می‌خواهید روزه بگیرید. می‌توانید این را قصد روزۀ واجب بکنید، می‌توانید قضا بکنید، به خصوص در مواردی که عمل خارجی به گونه‌های مختلف قابل پیاده شدن هست. من الآن روزۀ قضا دارم، روزۀ نذری به گردنم هست، روزۀ کفاره هم به گردنم هست. این که این روزه که الآن می‌خواهم بگیرم کدام یک از این روزه‌ها باشد بستگی به نیت من دارد. این نیت همان بناگذاری قلبی است. گفتار اصلاً مهم نیست. این که من این روزه‌ام را به عنوان روزۀ قضا می‌آورم، یا به عنوان روزۀ نذری می‌آورم، یا به عنوان روزۀ کفاره می‌آورم، این همان بناگذاری قلبی است. منشأ اثر است؟ اگر به عنوان قضا بیاوریم می‌شود روزه قضا، احکام روزۀ قضا را دارد. اگر به عنوان نذری بیاوریم می‌شود روزۀ نذری. اصلاً خود نماز را، اصلاً روزه خودش یک عنوان قصدی است. یعنی من ممکن است همۀ اعمال روزه را امساک بکنم ولی به خاطر خدا هم امساک کنم، چون مثلاً فرض کنید غذا خوردن و آن چیزها برایم ضرر دارد و خدا گفته انسان نباید ضرر مرتکب بشود به خاطر خدا از آنها اجتناب می‌کنم، قصد قربت هم می‌کنم. ولی این فایده ندارد، باید قصد صائمیت کنم. قصد صائمیت یک بناگذاری قلبی است. البته این را می‌تواند به زبان هم بیاورد ولی به زبان آوردنش خصوصیتی ندارد، آن که حالا بعضی‌ها گفتند دیدم مرحوم علامه در منتهی به یک تناسبی می‌گوید که آن چیزی که در نماز، یادم است در نماز بود، معتبر هست عقد القلب است. اما این که انسان این را بخواهد به زبان بیاورد آن لازم نیست. بعضی‌ها مستحب دانستند، بعضی‌ها واجب دانستند، هیچکدام هم دلیل ندارد. حتی چه استحباب داشته باشد انسان به زبان. آن بحث داعی و اختار قلب آن یک بحث دیگر است، آن را اصلاً در این بحث داخل نکنید. به این خیلی مربوط نیست. علی ای تقدیر ما یک بناگذاری قلبی در قصد عنوان‌ها همه از سنخ بناگذاری‌های قلبی است. یک عمل اختیاری است، در چیزی که به چند گونۀ مختلف این روزه می‌تواند به عنوان شعبانیت واقع شود، می‌تواند به عنوان رمضانیت واقع شود. شارع می‌گوید به عنوا شعبانیت شما به جا بیاور، به عنوان رمضانیت به جا نیاور، ولو عملش هم یکی است. هیچ فرقی هم ندارد.

شما ممکن است بگویید که بحث محرّک من امر به شعبان یک موقع هست. یک موقعی محرک من امر به رمضان هست. نه، بحث محرّکیت نیست، من علی ای تقدیر می‌خواهم این روزه را بگیرم و اینجور نیست و می‌دانم هم امر به شعبان، یعنی یقین ندارم امر به شعبان یا امر به رمضان وجود دارد. بنابراین آنها جنبۀ محرکیت، این الآن می‌خواهم این عمل را انجام بدهم. امر استحبابی به شعبان نامعلوم است. امر وجوبی به رمضان هم نامعلوم است و نسبت من هم به نسبت این دو تا یکسان است. اینجور نیست که الآن که می‌خواهم این عمل را انجام بدهم، من علی ای تقدیر می‌خواهم این عمل را انجام بدهم. محرک من نمی‌توانم بگویم محرک من امر شعبانی یا امر رمضانی است. این من هستم که تعیین می‌کنم این عمل معنون به چه عنوانی باشد؟ نماز ظهر، نماز عصر. حالا نماز ظهر، نماز عصر گاهی اوقات آنجا بحث آن محرکیت مطرح هست. من جایی که خیال می‌کنم که نماز ظهر به گردنم است آن امر خیالی مثلاً ظهر من را تحریک می‌کند. جایی که خیال می‌کنم نماز عصر در آنجاها قصد عنوانش تابع آن امر تخیلی است که من دارم. ممکن است من خیال کنم که نماز ظهرم را نخواندم، نیت نماز ظهر می‌کنم، بعد متوجه می‌شوم نماز ظهر را خواندم. اینجا این که این من نیت نماز ظهر کردم یعنی به وسیلۀ آن امر تخیلی ظهر تحریک شدم. آنها آن شکلی است. ولی در جاهایی که چند امر وجود دارد و این امرها نسبتش برای من مساوی است. این که من نیت می‌کنم یکی از اینها را به جا بیاورم یا دیگری را به جا نیاورم این در واقع به همین شکل است دیگر. صحبت سر این است که این بناگذاری قلبی، اگر دلیلی داشته باشیم اثباتاً که گفته باشد بناگذاری قلبی بر این که ما لیس فی الدین را در دین قرار بدهید به عنوان بناگذاری قلبی این محرم است، خب عیب ندارد. البته بحث اثباتی‌اش را باید بکنیم که ما دلیل بر حرمت تشریع به عنوان عقد القلب داریم یا نداریم. اثباتاً، من یک مقداری هم آمدم جست‌وجو کنم ببینم دلیل اثباتی، سریع، فرصت نشد که یک نگاه چیزی، همینجوری نگاه می‌کردم اجمالاً دلیلی پیدا نکردم. اجمالا البته می‌گویم خیلی فحص نکردم. ولی به هر حال جنبۀ اثباتی بحث یک بحث است، اینکه ثبوتاً اشکال داشته باشد نه ثبوتاً اشکالی ندارد. در این حد کافی است.

ادامۀ عبارت مرحوم آخوند را بخوانیم.

اینجا امور اعتقادی «كان المهمّ فيها شرعا هو الانقياد و التسليم و الاعتقاد»

یک بحث در مورد این هست که عقد القلب «من الأعمال القلبيّة الاختياريّة،» این درست هست درست نیست که این توضیحات در مورد اینها.

یک بحث دیگر این هست که امور اعتقادیه تابع یقین هستند، احکام یقین هستند نه احکام واقع. اگر واقعیتی وجود داشته باشد و من، حالا یک، یک نکته هم اینجا عرض بکنم، ما یک موافقت قلبیۀ اجمالیه داریم آن مورد بحث ما در این بحث نیست. اجمالا بما جاء به الرسول من عند الله اعتقاد قلبی پیدا می‌کنم. لازمۀ اعتقاد به رسالت پیامبر این هست که بما جاء به الرسول اعتقاد داشته باشم که خیلی از روایاتی که اصلاً بحث ایمان ذکر می‌شود و الاقرار بما جاء به النبی آمده. این اقرار، اقرار اجمالی است، نه تفصیلاً آن مواردی که ما جاء به النبی را هست باید به آنها اقرار داشته باشم. ولی بحث سر این است که اگر یک جایی من می‌خواهم به یک عمل خاص به عنوان تفصیلی اقرار کنم، بگویم این عمل ما جاء به النبی است. حالا چه اقرار قولی، چه اقرار قلبی، هر کدام از اینها باشد. اینها تابع واقعیت شیء نیستند. تابع یقین به شیء هستند. بنابراین استصحاب را در اینجا اگر بخواهیم جاری کنیم تابع این هست آیا استصحاب احکام قطع موضوعی را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود. به این تناسب ما این بحث. مرحوم آخوند این را اصلاً مفروق عنه گرفته، کأنّه بحث نکرده که استصحاب احکام قطع طریقی را اختصاص ندارد و قطع موضوعی را. این مفروق عنه گرفته که در شبهه و اشکالات و امثال اینها چیز دیگری قرار داده. در حالی که این خودش بحثی است که باید بحث بشود. بقیۀ عبارت مرحوم آخوند را می‌خوانم. آن بحث این که استصحاب قطع موضوعی را شامل بشود یا نه.

«و أمّا التي كان المهمّ فيها شرعا و عقلا هو القطع بها و معرفتها فلا مجال له موضوعا، و يجري حكما،»

یجری حکما. ایشان می‌گوید موضوعاً موضوع ندارد ولی یک موقعی یک زمانی اعتقاد به یک شیءای واجب بوده. نمی‌دانیم هنوز آن یجری حکماً است، نمی‌دانیم این اعتقاد واجب هست یا واجب نیست. تحصیل قطع یک زمان واجب بوده، الآن شک داریم که، فرض کنید در زمان حضور امام علیه السلام تحصیل قطع بمعرفة الامام واجب بوده. نمی‌دانیم در زمان غیبت هم معرفة الامام و تحصیل قطع او واجب هست یا واجب نیست؟ استصحاب بقای وجوب تحصیل قطع می‌کنیم. این واضح است، مشکل خاصی ندارد که وجوب تحصیل قطع بکنیم.

حالا من قبل از این که این بحث، عبارت مرحوم آخوند را ادامه بدهم یک نکته‌ای را عرض بکنم. یکی از قدیمی‌ترین تطبیقات استصحاب تطبیقی هست که در کلام یونس بن عبد الرحمن وارد شده که آن در مورد وجوب اعتقاد به امام به استصحاب تمسک کرده. در بحث این که امام کاظم علیه السلام زنده هستند یا زنده نیستند، یک بحث درگیری پیش آمده، آنجا او می‌گوید ما یک امام زمان را تا وقتی که یقین نداشته باشیم که امام زمان از دنیا رفته به آن اعتقاد پیدا می‌کنیم، وظیفه‌مان این هست که الآن آن را امام زمان بدانیم. یعنی یکی از بحث‌هایی که در این بحث چیز هست، حالا این عبارتش را من فردا برایتان می‌آورم. این بحث اثباتی ادلۀ استصحاب این کلام یونس بن عبد الرحمن سودمند هست که ممکن است شما بگویید که اصلاً کأنّ استصحاب در قطع طریقی شاهد دارد و اصلاً این که قطع موضوعی را بخواهند استصحاب کنند شاهد دارد در زمان. نه یکی از، در قطع موضوعی‌هایی که استصحاب شده از مثال‌هایی که معاصرین ائمه هست یونس در قطع موضوعی استصحاب کرده. حالا آن عبارتش را می‌آورم هم در ادامۀ بحث آن را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان